

پیدایش تاریخ اجتماعی



دکتر داریوش رحمانیان
استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران



«تاریخ اجتماعی» چیست؟ چرا، چگونه و طی چه مراحلی پدید آمده و رواج یافته است؟ پرسش از سرشت و سرگذشت تاریخ اجتماعی به طور بنیادی در پیوند یا پرسش مشهور و قدیمی «تاریخ چیست؟» است و همان گونه نیز پرسش‌ها و مجادلاتی را در سه حوزه «هستی‌شناسی»، «معرفت‌شناسی» و «روشن‌شناسی» برانگیخته است یا برمی‌انگیزد. بعضی از کسانی که پیرامون چیستی و چراei «تاریخ اجتماعی» یا «تاریخ ساختاری اجتماعی» سخن گفته و قلم زده‌اند به این نکته ظرفی و مهم اشاره کرده‌اند که این عنوان ناظر به دو معنای جدا و گوناگون است. یعنی یکجا ما عنوان تاریخ اجتماعی را به کار می‌بریم و مردمان رویکردی در تاریخ‌نگاری عمومی است که پژوهش مورخ را بر پایه دیدگاه اجتماعی تعریف می‌کند و جای دیگر همان عنوان را در اشاره به شاخه یا شعبه‌ای مستقل در داشت تاریخ، مورد استفاده قرار می‌دهیم. تاریخ اجتماعی در معنای اخیر، شعبه‌ای از داشت کلی تاریخ است که موضوعاتی چون زنان، خانواده، روابط و ساختارهای خویشاوندی، طبقات و گروههای اجتماعی، کشاورزی و زندگی روستایی و به طور کلی ویژگی‌های مناطق برون‌شهری، شهر و شهرنشینی، تقدیه و پوشاسک، رابطه ذهنیت‌های جمعی با ساختار دولت و یا دگرگونی‌های علمی و فنی و ... و مسائلی از این قبیل را مورد کاوش و پژوهش قرار می‌دهد. در همین رابطه، این نکته نیز گفتئی است که مورخان اجتماعی در عصر ما به دو دسته خرد و کلان یا عمومی تقسیم می‌شوند. اصحاب مکتب تاریخ خرد (Micro history) به مطالعات موردي و پژوهش در موضوعات خرد و ریز گرایش دارند که بر جسته‌ترین و مشهورترین نمونه‌هاییش را در آثار بعضی از بزرگ‌ترین نمایندگان این مکتب نظیر کارلوگینز بورگ و



تاریخ اجتماعی شعبهای از دانش کلی تاریخ است که موضوعاتی چون زنان، خانواده، روابط و ساختارهای خویشاوندی، طبقات و گروههای اجتماعی، کشاورزی و زندگی روستایی و به طور کلی ویژگی‌های مناطق برون شهری، شهر و شهرنشینی، تقدیر و پوشاسک، رابطه ذهنیت‌های جمیع با ساختار دولت و یا دگرگونی‌های علمی و فنی و... و مسائلی از این قبیل را مورد کاوش و پژوهش قرار می‌دهد

روبرت فوگل (کلیومتریسین آمریکایی) را اینکه چرا و چگونه در روزگار باستانی و به طور کلی پیش از عصر جدید و غرب جدید تاریخ اجتماعی پدید نیامد یا اگر هسته‌های اولیه‌اش پدید آمد رشد پیدا نکرد و شکوفا و بالنده نشد، پرسشی است که پاسخ درخور و بسته به آن از حد و حوصله مقاله کوتاه و شتابزده کنوی بیرون است، اما شاید آنچه پس از این به اجمال درباره زمینه‌ها و شرایط پیدایش و رشد آن در روزگار جدید می‌گوییم تا حدی قضیه را روشن کند و به ابعادی از این مساله مهم پرتو بیفکند. جدای از آنچه که گفته خواهد شد، در اینجا اشاره به این مساله شاید خالی از فایده نباشد که در روزگار پیش از عصر جدید، تغیر و تحولات اجتماعی و علمی و فنی به نسبت تغیر و تحولات سیاسی بسیار کند و بطيء بود و به تبع، چنان که باید و شاید توجه مورخان را جلب نمی‌کرد و ذهن آنها در زمانی بود. مشاهده و درک تغیرات اجتماعی برای یک نسل و در یک دوره کوتاه کمتر ممکن می‌شد و علاوه بر آن، به نسبت تغیرات سیاسی از تأثیرات و پیامدهای شدید و آنی بسیار کمتری نیز برخوردار بود. اینها از دلایلی بودند که مانع می‌شدند مسائل اجتماعی برای مورخان تبدیل به مساله شوند. ضمن اینکه مورخان عمدتاً وابسته به دربارها و دولتها بودند و برای آنها و نه برای مردم، می‌نوشتند. تاریخ، علم خواص و یا به تعبیری علمی شناهانه به شمار می‌آمد. پس هم جریان تاریخ - یا تاریخ به مثابه حادثه و جریان - عرصه خواص و بزرگان - و نه توده مردم - به شمار می‌آمد و هم گزارش تاریخ - برای آنها و به خاطر آنها و عمل آنها یا وابستگانشان - محسوب می‌شد. براین زمینه، فایده و ضرورت تاریخ نیز عمدتاً ناظر به اهداف و خواسته‌های سیاسی و اهل سیاست می‌شد. برای نمونه ارسسطو فیلسوف یونانی که در فن شعر ضمن قیاس تاریخ با شعر، تاریخ را فروتر از شعر برمی‌شمرد، از فایده عملی تاریخ برای عبرت‌گیری اهل سیاست چشم نمی‌پوشید. پس از او توسيیدید نیز که به واقع اولین کسی بود که تاریخ را از آسمان به زمین آورده بود و علل رویدادها را نه در آسمان و اراده و مشیت خدایان، بلکه در روی زمین و در شرایط جامعه جستجو می‌کرد و می‌خواست علم تاریخ و شناخت درست و دقیق گذشته را بزاری برای درک و شناخت آینده سازد، عمده هدفش کمک به ساماندهی سیاست و اوضاع و احوال سیاسی و تصحیح رفتار و کردار اهل سیاست بود. چنان که پس از توسيیدید و ارسسطو نیز همین معنی نزد پولی‌بوس مورخ نامدار یونانی - رومی، و بر جسته ترین نماینده تاریخ‌نگاری رومی، همچنان معتبر بود و او نیز

کارلوبونی می‌توان نشان داد. حال آنکه مورخان اجتماعی به روندهای بزرگ و بررسی ساختارهای اجتماعی در تاریخ عمومی یا دوره طولانی علاقه نشان می‌دهند. گو این که شماری از آنها ضمن نقادی تاریخ رویدادمحور یا تاریخ روانی و برشمدون کاستی‌ها و ضعفهای آن و نیز ضمن تأکید بر ضرورت توجه مورخان به ساختارها، به اسم یا عنوانی چون «تاریخ اجتماعی» یا هر عنوان دیگر، چندان اعتقادی ندارند و از وحدت ذاتی دانش تاریخ و تاریخ تام و کامل و واحد سخن می‌گویند.

در بررسی پیشینه و زمینه و شرایط و علل پیدایش و رواج تاریخ اجتماعی (چه به معنای رویکرد و چه به معنای شعبه‌ای مستقل از دانش تاریخ) به دو مرحله متفاوت باشیست توجه داشت. در مرحلة نخست رویکرد اجتماعی در تاریخ‌نویسی و تاریخ‌پژوهی، طیانی بود در برابر اشراف‌محوری تاریخ سنتی که بر زمینه رشد و رواج هیومنیزم و اندیشه ترقی و در ملازمه با شیوه اندیشه آزادی و مقاهم مردم‌سالاری و توده‌گرانی در سیاست و فرهنگ و هنر و اقتصاد و... پدید آمد و زمینه‌ساز گستالتاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری جدید از سنت شاهنامه‌نویسی و روی اوردن به «مردم‌نامه‌نویسی» یا «تاریخ مردم» (people's history) گشت. اما در مرحلة دوم، پیدایش و رواج تاریخ اجتماعی (این بار، هم به عنوان رویکرد و هم بعداً به عنوان شعبه مستقل) عمدتاً در واکنش به رشد و چیرگی مکتب توبیل‌دلفون رانکه (مورخ آلمانی) و شاگردانش در نیمه دوم قرن ۱۹ م رقم خورد. رانکه و پیروانش دولت و سیاست را در کانون تاریخ و پژوهش‌های خود قرار داده بودند و این چیزی بود که مورخان اجتماعی بپیدایش و رشد و گسترش شعب مختلف علوم انسانی و اجتماعی ملازمه داشت.

ثبت و ضبط و قایع تاریخی از روزگاران کهن و از زمانی که بشر با اختراع خط در بی حفظ و انتقال خاطرهای تاریخی برآمد، با حوادث و وقایع بزرگ و عمدتاً سیاسی و گاه طبیعی: سیل و طوفان و زلزله و بیماری‌های عام و... - پیوند یافت. گذشته از وقایع نامه‌ها و سالنامه‌های دولتی کهن، از دوره هرودوت و توسيیدید به بعد، تاریخ‌نویسی عمدتاً - اگر نه کلاً و مطلقاً - با محوریت رویدادهای بزرگ سیاسی و جنگ‌ها و زد و خوردگان و برآمدن و براجاتدن دولت‌ها و... انجام می‌گرفت.

برای نمونه، هرودوت در آغاز کتاب خویش می‌گوید که انگیزه‌اش از نوشتن تاریخ بررسی و فهم ریشه‌ها و علل جنگ‌های مدیک (جنگ‌های ایرانیان و یونانیان) بوده است. تاریخ توسيیدید نیز به انگیزه ثبت و ضبط و قایع و رویدادهای جنگ‌های میان آتن و اسپارت و متخدان شان به نگارش درآمد: تاریخ جنگ‌های پلوپونز. این سنت نزد رومیان و ایرانیان و چینیان باستان و بعدها مورخان مسلمان و... وجود داشت و تا عصر جدید ادامه یافت. چنان که برای نمونه تاریخ‌نگاری مسلمین با ستیز و فتوح و مغاری شروع شد. هنوز هم در روزگار ما عوام نوشته‌های تاریخی مربوط به تاریخ دولت‌های بزرگ و جنگ‌های صلیبی یا جنگ‌های ناپلئون و جنگ‌های اول و دوم جهانی را بیشتر تاریخ می‌دانند تا جامعه‌ای فنودالی مارک بلوك یا آثار امثال



غفلت‌ها و اشتباهاتی که مورخان سنتی تابع این نوع از تاریخ‌نویسی گرفتارش می‌شوند، به تفصیل سخن می‌گوید. در برابر، او تاریخ را که بتواند به درون و باطن رویدادها نفوذ کند و علل و پیامدهای آنها را بشناسد و تعلیل کند ارج می‌نهاد و از شعب حکمت می‌شمارد. مهم‌تر از همه اینکه علم‌المران او در کتاب قانون المطابقه اینواری جهت سنجش روایات تاریخی و بالا بردن ضریب دقت و اطمینان در رویداد نگاری است. از دیدگاه این خلدون بدن بهره‌گیری از قواعد و روش‌های علم العمدان نمی‌توان امر واقع تاریخی را آن‌گونه که باید و شاید گزارش کرد و شناخت و به تبع امکان شناخت و فهم درون و باطن تاریخ و جامعه انسانی نیز ناممکن خواهد بود. این بیان اولیه چیزی است که سده‌ها بعد از این خلدون کسی چون ویلهلم دیلتان آلمانی در کتاب «درآمدی بر علوم فرهنگی» درباره نیاز علم تاریخ به علوم اجتماعی می‌گفت. با این حال منطق و تفکر این خلدون کاستی‌های نیز، خاص خود دارد و علاوه بر آن شرایط عمومی جهان اسلام و تمدن اسلامی نیز امکان رشد و شکوفایی و تداوم اندیشه‌های این خلدون را ندارد.

بی‌جویی و برسی علل و عوامل این مسأله در عهده و حوصله نوشتار کوتاه حاضر نیست اما این نکته گفتگی است که از اوپل قرن ۱۹ م به این سو، که این خلدون اروپا کشف شد، مورخان اجتماعی و جامعه‌شناسان همواره به او و مقدمه‌اش عنایت ویژه داشته‌اند و حتی گاه او را پدر و پایه‌گذار جامعه‌شناسی تاریخی و یا «تاریخ اجتماعی» و یا حتی نخستین آنالیست لقب داده‌اند.

در عصر جدید پیدایش و رشد اندیشه ترقی از علل و زمینه‌های اصلی پیدایش و رشد علوم انسانی و اجتماعی و از جمله تاریخ علمی جدید و به ویژه رویکرد تاریخ اجتماعی بود. برای تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، اندیشه ترقی چند پیامد مهم و عمدۀ داشت:

۱- باز شدن راه تعقلی و علمی شدن تاریخ و تلاش مورخان برای درک قانونمندی حاکم بر جریان ترقی

۲- تعیین دادن قوانین ترقی - یا دست کم بخشی از آن قوانین به کل جوامع بشری و زمینه‌سازی رشد مفهوم تاریخ جهانی

۳- توجه به تغیرات و تحولات اقتصادی - اجتماعی دراز مدت و اعراض از توجه صرف به تغیرات سیاسی

۴- قائل شدن به وجود معیارها و ارزش‌های بیرون از حیطه خود تاریخ به عنوان محکی برای سنجش تحول و ترقی چنان که پیش از این به تلویح اشاره شد، تاریخ با توسعیدید تاریخ از آسمان به زمین آمده بود؛ اما در قرون وسطی با شهر خدای سنت اگوستین که انجیل فلسفه سیاست و تاریخ مسیحیت کاتولیک محسوب می‌گشت دوباره به آسمان برگشت. اینک در عصر جدید با رشد اندیشه ترقی و هیومنیزم و قوی نهضت‌های رiform دینی و رواج توده‌گرانی و انحصارشکنی در عرصه دین و سیاست و اقتصاد و ... تاریخ دوباره از آسمان به زمین باز می‌گشت و انسانی و مردمی می‌شد. نه تنها عقل، که تاریخ و سیاست نیز از جس و زنجیر کلیسا و دولت (استبداد دینی و سیاسی) به درمی‌آمدند و مردمی می‌شدند. این روندی بود که با عصر روش‌نگری در سده ۱۸ م آغاز شد.

رونه دکارت (۱۶۵۰-۱۶۵۶ م) پایه‌گذار فلسفه جدید برای تاریخ

دانش و آگاهی تاریخی را بهترین پایه و ابزار آموزش و پرورش اهل سیاست می‌انگاشت. بعدها، هموطن رومی‌شده دیگر او، پلواترک نیز به عنوان یک معلم اخلاق حیات مردان نامی را می‌نوشت تا از طریق تاریخ درس اخلاق بدهد - به ویژه به بزرگان جامعه و اهل سیاست. این نگرش به تاریخ و کاربردهای آن از پایه‌های استوار سنتی بود که در برابر «مردم نامه‌نویسی» جدید از آن به سنت «شاہنامه‌نویسی» تعبیر کرده‌ایم و بر پایه همین نگرش بود که فی‌المثل کسی چون ابوالحسن بیهقی در مقدمه تاریخ بیهق تاریخ را علم شاهان و علمی شاهانه تلقی می‌کرد و البته شاه علوه.

در چیرگی این سنت و در نبود اندیشه اصلاح و اندیشه ترقی و اندیشه آزادی و مردم‌سالاری (به معنای جدید) صد البته که چیزی به نام تاریخ مردم و به‌تبع، تاریخ اجتماعی نمی‌توانست شکل گیرد و رواج یابد. هر چند همان تواریخ شاهانه و وزارت‌نامه‌ها و دیگر متون مربوط به فرق و مذاهب و علوم و علما و فلاسفه و اطباء و فقهاء و صوفیه و اولیا و ... و به ویژه تاریخ محلی و تاریخ و چغفاریای مربوط به بلاد و امصار و ... که در متن فرهنگ و تمدن بالنده اسلامی - ایرانی در سده‌های میانه پدید آمد، از مواد مربوط به تاریخ اجتماعی و فرهنگی بعضاً پر هستند و اسرزوze به کار محققی که با رویکرد اجتماعی یا فرهنگی می‌خواهد تاریخ آن روزگاران را به پژوهش گیرد و بنگارد می‌آیند؛ اما با این حال هیچ‌یک را به معنی دقیق و جدید کلمه، تاریخ اجتماعی نام نمی‌توان داد و به طور کلی از رویکردی به نام تاریخ اجتماعی یا فرهنگی در تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی و نیز از وجود مفهوم و گرایشی به نام «تاریخ مردم» و نیز «تاریخ جامعه» در آن سنت نام نمی‌توان برد. البته در این میان استثناهایی چون ابوالحسن علی بن حسین مسعودی مورخ نامدار سده چهارم هجری قمری و مهمن تر و بر جسته‌تر از او عبدالرحمان این خلدون مورخ و اندیشه‌گر نامدار سده هشتم هجری قمری وجود دارند که آثارشان هسته‌های اولیه رویکرد فرهنگی و اجتماعی در تاریخ‌نگاری را نشان می‌دهند اما هسته‌هایی که شکوفا نشد و بهسان غنچه‌ای پیش از شکوفایی پرپر شد و مثل جنبی پیش از طی دوره نمو و زاده شدن سقط شد.

هسته‌های اولیه اندیشه ترقی نزد مسعودی پدید آمده بود. او در تاریخ‌نگاری، به روش مشاهده و گزارش احوال جامعه و به ویژه مسائل فکری و علمی و فرهنگی و از جمله شرح عقاید و آراء فرق و نحله‌های گوناگون توجه و علاقه ویژه و نشان می‌داد و همین توجه به احوال و اطوار و روحیات و عادات و ادب مردمان بود که او را نزد کسی چون این خلدون بزرگ و عزیز می‌دانست و باعث می‌شد که او علی‌رغم بعضی انتقادات همچنان مسعودی را مقتدای خود بداند.

و اما این خلدون درباره وجود مختلف اندیشه او و ارزش و اهمیت مقدمه او سخنان ضد و نقیض فراوان گفته‌اند اما به باور راقم این سطور، نگاهی به فهرست مطالب مقدمه درستی دیدگاه کسانی را به اثبات می‌رساند که او را به معنای واقعی کلمه نخستین مورخ ساختاری با رویکرد اجتماعی و فرهنگی می‌دانند. در همان آغاز مقدمه، این خلدون تکلیف خود را با چیزی که ما امروزه تاریخ روانی یا تاریخ رویدادمحور می‌نامیم مشخص می‌کند و از سطحی‌نگری و



و فهم کند. یکی از ویژگی‌های اصلی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری قرن ۱۸ و ۱۹ م مراحل بندی تاریخ جوامعه ادوار مشخص بود که ویکو آغازگر آن بود. این ویژگی - دست کم نزد پاره‌ای از اندیشه‌گران - تاریخ را از حصر دولت و سیاست به درمی آورد و آن را به عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌کشید.

اما گستالت واقعی از سنت شاهنامه‌نویسی و سرآغاز روند مردم نامه‌نویسی با متفکر نامدار فرانسوی ولتر بود که شاید به همین دلیل و به درستی بعدها به پیامبر انقلاب کبیر فرانسه نامبردار شد. ولتر مثل دیگر پیروان اندیشه‌ترقی در عصر روشنگری، استبداد دینی و سیاسی (کلیسا و دولت) را موانع اصلی ترقی و عوامل اصلی رکود و انحطاط می‌دانست. رساله معروف او «درباره روحیات و آداب ملل» که در سال ۱۷۵۰ م منتشر شد طبیانی بود بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری سنتی که در شرح حوادث و رویدادهای دینی و سیاسی و زندگی و کارنامه شاهان و سرداران و بزرگان خلاصه و محصور شده بود. به باور ولتر تاریخ‌نگاری سنتی دارای دو نقیصه عمده بود: یکی این که زیر سلطه دریافت و تفسیر اسطوره‌ای رویدادها بود و دیگر این که نوعی حس و نگاه قهرمان باورانه و پرستش قهرمانان و فرمانروایان بر آن حاکم بود. به این سبب در عصری که علوم طبیعی با انقلاب نیوتونی آن چنان ترقی کرده و اعتباری خلخله‌پذیر کسب کرده بودند علم تاریخ خوار و بی‌مقدار بود و وضعی آشفته و نابسامان داشت. ولتر تلاش داشت تا نشان دهد که تاریخ نیز با روشنی مانند علم نیوتونی می‌تواند امور واقع را به قوانین تحويل کند و علل و عوامل ترقيات روح بشری را مکشوف سازد. چنین کاری جز از راه پیداگردن تکیه‌گاه ثابتی در جریان پیوسته رویدادها ممکن نیست و چنین تکیه‌گاهی نیز تهها در طبیعت لا یتغیر انسان یافت می‌شود. بنابراین مورخان بایستی به جای توجه صرف به رویدادهای سیاسی و برآمدن و برافتادن دولت‌ها، به پژوهش درباره نوع انسان پردازنند. موضوع راستین تاریخ چیزی جز سرگذشت روح بشری و پیشرفت آن نیست و برای شناخت آن می‌باشد روحیات و آداب و عادات و رسوم مردمان را به بررسی گرفت. بر همین زمینه بود که ولتر اعلام کرد که وظیفه تاریخ و مورخ این نیست که فقط به شرح رویدادهای سیاسی و جنگ‌ها و فتوحات و غارتگری‌های شاهان و سرداران پردازد؛ بلکه این است که بداند مردمان در گذشته چگونه زندگی می‌کردند، چگونه خانواده تشکیل می‌دانند، چگونه تجارت می‌کردند و ... او می‌گفت: «آنچه من می‌خواهم بدانم این است که در فلان تاریخ چه جامعه‌ای وجود داشته، مناسبات خانوادگی از چه قرار بوده و چه هنرهایی رواج داشته است...» از پوقدورف انتقاد می‌کرد که چرا به قدرت کشور و به ثروت و فقر و به نحوه تقدیمه مردم بی‌اعتنای بوده است. در برابر سرداران و فرماندهان از مختاران گمنام خیش و اره نجاری و تیشه و ماکو ستایش می‌کرد و می‌گفت: «یک آبیند روی کانال بین دو دریا، یک نمایش خوب، و کشف یک حقیقت، هزاران بار گران‌بهادر از حکایات فتوحات نظامی است.» ولتر در آن رساله و در دیگر آثار خود، تلاش داشت تا خطاهای و بی‌خردی‌ها و جنایات اهل دولت و دربار و کلیسا را بر ملا سازد. به گمان او تاریخ بر است از شرح جنایات و ستمگری‌ها و ویرانگری‌ها.

ارزش چندانی قائل نبود و آن را خوار می‌پنداشت. به گمان او تواریخ به دلیل گزینشی بودن ناگزیر نمی‌توانستند سرچشمۀ حقیقت باشند و به معرفت راستین بینجامند. او می‌گفت: «حتی درست‌ترین تاریخ‌ها ... تقریباً همیشه، رویدادهای نازل تر و کمتر درخور توجه را حذف می‌کنند؛ در نتیجه، رویدادهای دیگر به شکل حقیقی [آن گونه که باید و شاید] نمایان نمی‌شوند.» افزون بر آن «شوالیه‌های سرگردان قرون وسطی را نمی‌توان سرمشقاً برای رفتار در عصر جدید قرار داد» و «تاریخ پر از افسانه‌های است و کمتر چیزی است که نویسنده‌ای بگوید و نویسنده‌ای دیگر قائل به ضد آن نشود.» به گمان او یکانه راه رسیدن به حقیقت، تحقیق در تصوراتی است که بتوانیم «به وضوح و بداهت شهوداً دریابیم» و یا «به یقین به طریق قیاس استنتاج کیم.» یعنی تصورات منطقاً بدیهی که هر ذهن عاقلی بتواند در هر زمان و مکان شخصاً درستی و نادرستی‌شان را بسنجد و دریابد. این کاری است که از عهده ریاضیات برمی‌آید و دانش تاریخ از آن دور است. پیربل اندیشه‌گر فرانسوی سده ۱۷ م و جاماتیستا ویکو اندیشه‌گر ایتالیایی سده ۱۸ م به معارضه با این دیدگاه برآمدند و راهی در دفاع از معرفت تاریخی گشودند که در دوره‌های بعد ادامه یافت. بل و ویکو نخستین اندیشه‌گرانی بودند که در برابر انتقادات تحقیر‌آمیز دکارت و پیروانش به دفاع از دانش تاریخ برآمدند و برآرش و اهمیت شناخت تاریخی به منزله شناخت و دانشی که ماهیتاً از علوم طبیعی و ریاضی جداست تأکید کردند. ارنست کاسییر برآن است که پیربل با نگارش اثر بزرگ خود «فرهنگ تاریخی و انتقادی» به انقلابی کوپرنیکی در دانش تاریخی دست زد و جنگ‌افزارهای لازم برای آزادی آگاهی تاریخی را از قید و بند الهیات و آموزه‌های کلیسا ای فراهم آورد و همان گونه که گالیله به استقلال دانش طبیعت از کتاب مقدس و تفاسیر اهل کلیسا از آن یاری رساند، پیربل نیز زمینه استقلال دانش و آگاهی تاریخی را فراهم آورد. این شاید شرط اول قدم گیتیانه شدن و زمینی شدن آگاهی و معرفت تاریخی و به تبع، نخستین گام در راه مردمی شدن و اجتماعی شدن تاریخ‌نگاری بود. با این کار راه توجه و تأکید اندیشه‌گران عهد روشنگری بر تاریخ مردمی و تاریخ جامعه باز و هموار شد و پیدایش تاریخ مردمی خود از اصلی‌ترین زمینه‌های پیدایش تاریخ اجتماعی بود. جاماتیستا ویکو نیز با نگارش و انتشار کتاب علم جدید (مبانی علم جدید درباره طبیعت مشترک ملت‌ها) از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین پیشگامان جریان تاریخ باوری (تاریخ گرایی) و حتی به قولی مردم‌شناسی تاریخی شد. به گمان او، برخلاف گفته دکارت، معرفت تاریخی حقیقی‌ترین و استوارترین و ارزش‌ترین معرفت‌های است از آن که دانشی است درباره آنچه که آدمی خود ساخته است و می‌تواند از درون آن را تجربه و فهم کند. او نیز مثل ابن خلدون به درستی مدعی کشف خلأی در مجموعه معارف بشری بود و عجیب آنکه، درست مثل ابن خلدون، ویکو نیز در عصر خود آن گونه که باید و شاید فهم شد و مورد توجه قرار نگرفت. موضوع علم جدید ویکو فرهنگ جوامع بشری بود که محقق در آن می‌باشد عنصر و اجزای گونه‌گون فرهنگ را در مراحل سه‌گانه رشد و تحول آن از عصر ربانی تا دوره اشرافی و قهرمانی و سپس مردمی بررسی



آرزوی او این بود که بشود درباره خلق و خوی توده مردم و ترقیات منظم آن‌ها که در نتیجه سازمان یافتن جوامن انسانی پدید آمده است چیزی فرا گرفت. ترقی بشر محصل تلاش توده‌های مردم بود و در حالی که همه ثروت انسانی در شهرها نهفته بود حکمرانان بزرگ آن‌ها را به آتش و خون می‌کشیدند و پس از آنکه با کوس و دهل شرح ویرانگری‌های خود را به گوش عامه مردم می‌رسانیدند، ارباب صناعت و تجارت دامن به کمر می‌زدند و به مرمت خرابی‌ها همت می‌گماشتند.

در چیزگی سنت شاهنامه‌نویسی و در نبود اندیشه اصلاح و اندیشه ترقی و اندیشه آزادی و مردم‌سالاری (به معنای جدید) صد الیه که چیزی به نام تاریخ مردم و به‌تبع، تاریخ اجتماعی ننمی‌توانست شکل گیرد و رواج یابد

تمرة زحمات خود زندگی می‌کردند، فراموش شده‌اند...» بر همین زمینه‌ها بود که در انقلاب فرانسه شعار «نگاه مردم نگاه خداست» و «صدای مردم صدای خداست» به شعار اصلی تبدیل شد و خواست مردم نیز خواست خدا تلقی شد و شاهان و سرداران را از اریکه قدرت به زیر کشید و زیر گیوتین بر. انقلاب توده‌ای فرانسه نیز به نوبه خود در رشد مردم‌نامه‌نویسی و به‌تبع در رشد تاریخ اجتماعی سخت مؤثر افتاد. بر همین زمینه‌ها بود که حدود یک سده بعد در اواخر قرن ۱۹ م لئو تولستوی نویسنده نامدار روس مهم‌ترین پرسشن درباره تاریخ را این می‌دانست که «چه نیروی مردم (و تاریخ) را به حرکت درمی‌آورد؟» و ضمن نقد پاسخ‌های نارسا و درهم و برهم و سطحی پاره‌ای از مورخان به پرسش مزبور و ناتوانی شان در فهم و دریافت قوانین حرکت تاریخ چنین می‌نوشت: «برای برسی قوانین تاریخ، باید موضوع مشاهداتمان را به کل تغییر دهیم؛ باید شاهان و وزیران و سرداران را کار بگذاریم، و به مطالعه عناصر عادی و بی‌نهایت خردی بپردازیم که توده‌ها را به حرکت درمی‌آورند.» به‌گمان تولستوی این تنها راه کشف قوانین حرکت تاریخ است اما مورخان تاکنون حتی یک میلیونیم کوششی را که صرف شرح کارهای شاهان و وزیران و سرداران کرده‌اند در این‌باره صرف نکرده‌اند. به باور او «حرکت ملت‌ها نه معلول قدرت است، نه فعالیت فکری، و نه حتی مجموع این دو چنان‌که مورخان خیال کرده‌اند، بلکه معلول فعالیت همه مردمی است که در رویدادها مشارکت دارند...»

بعضی از آثار درخشان اقتصادی و سیاسی سده ۱۸ م نیز در رشد تاریخ اجتماعی و تحول تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری به درجات مؤثر واقع شدند. پیش از این به هلوسیوس و کتاب «روح» او اشاره شد. یادی از آدام اسمیت و آدام فرگوسن نیز بایسته است. رساله معروف فرگوسن درباره تاریخ جامعه‌مدنی که در سال ۱۷۶۷ م انتشار یافت بر پایه این پرسشن بنیادی به نگارش درآمده بود که مشاً و خاستگاه نهادهای اجتماعی جدید چیست؟ فرگوسن کوشیده بود تا روند گذار جوامع اولیه به جوامع متمدن و منظم جدید را بر پایه اندیشه قانون طبیعی توضیح دهد. رساله او - به‌تبع آثار و اندیشه‌های جان لاک - بر پایه ایده استقلال جامعه‌مدنی از دولت به نگارش درآمده بود و از این لحظه به نوبه خود روند پیدایش علوم اجتماعی و توجه به تاریخ جامعه را زمینه‌سازی کرد. به همین‌سان کتاب معروف آدام اسمیت به نام «تحقيق درباره طبیعت و علل ثروت ملل» (۱۷۷۶ م) مهر تأیید دیگری بود بر نگرش تاریخی امثال ولتر و رابرتسون. در کتاب او

قرن هیجدهم زیر سلطه ولتر بود. دست کم در عرصه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری چنین بود. آرتور یونگ در سال ۱۷۸۸ م چنین نوشت: «مطالعه تاریخ جدید به طور کلی پژوهش‌ترین کاری است که انسان متحمل می‌شود: شرح اعمال یک عده از افراد تغفارنگیز که فاتح کبیر، قهرمان بزرگ و سپهبدار نام‌آور نامیده می‌شوند ما را آزار می‌دهد. ناگزیریم که مطالعه صفحات زیادی را که به جزئیات فون تجارت، اختصاص یافته است تحمل کنیم ولی وقتی می‌خواهیم از ترقی کشاورزی، تجارت، صنایع و تأثیرات آنها در اعصار مختلف در ملل مختلف بر هم‌دیگر، ثروت حاصله، توزیع این ثروت، کاربرد آن و خلائقی که از آن ناشی می‌شود چیزی بدانیم، متأسفانه تیرمان به سنج می‌خورد. ولتر رشتادی به دست داد و راهی گشود ولی آن طور که می‌باشد کسی راه او را ادامه نداد.»

آف. تیتلر و ویلیام رابرتسون اسکاتلندی نیز مواضع مشابهی داشتند و بر بررسی تاریخی علم و هنر و تجارت و خلقيات مردمان تأکید می‌کردند. ویلیام رابرتسون حتی شدیدتر از ولتر تأکید می‌کرد که فانحان و مستبدان پیشرفت جامعه بشری را سد می‌کنند در حالی که فونون و هنرها و تجارت و کشاورزی بشریت را به پیش می‌برند. دیوید هیوم نیز در تاریخ انگلستان خود خواستار این بود که یک بررسی کلی و دقیق از سده ۱۸ م به انجام برسد و در آن تجارت و علم و هنر و بررسی خلقيات و وضع مالی و ... محور باشد. به باور او فایده اصلی علم تاریخ در همین بود که برای چنین بررسی‌هایی مواد لازم را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. آبه دومن پیر اندیشه‌گر فرانسوی نیز حتی پیش از ولتر بر این نکته تأکید کرده بود که سرچشمۀ ترقیات علمی را نباید فقط در نبوغ دانشمندان خلاصه کرد و در پی جویی علل ترقی می‌باشد به علل اختراع چاپ، پیدایش آکادمی‌ها و افزایش فraigat و ... توجه کرد و آن علل نیز خود به طریق اولی بر مبانی توسعۀ تجارت جدید و منابع تازۀ ثروت متکی بوده‌اند. پس ضرورت دارد که فلاسفه به ترقی اجتماعی عطف توجه کنند و مبانی ترقی بشری را در اجتماع جستجو کنند. هلوسیوس نیز به عنوان یک مورخ اجتماعی‌اندیش و یک متفکر سیاسی تکامل تاریخی جامعه را ناشی از اراده انسان و محصل جستجوی سعادت و گزیر از شرارت می‌دانست. کندورسه در کتاب «طرح یک تابلوی تاریخی از ترقیات روح بشر» که تحت تأثیر اندیشه‌های ولتر و عصر روشنگری در ۱۷۹۵ م به نگارش درآورد در انتقاد از تاریخ‌نگاری سنتی چنین نوشت:

«تا به امروز، تاریخ سیاست ... فقط تاریخ محدودی از سرکردگان بوده است و اکثرب انسان‌ها، یعنی توده مردم، که فقط با تکیه بر



از دوره هرودوت و توسیدید به بعد،
تاریخنویسی عمدتاً - اگر نه کلاً و
مطلاقاً - با محوریت رویدادهای بزرگ
سیاسی و جنگها و زد و خوردها و
برآمدن و برافتادن دولتها و ... انجام
می‌گرفت

این قرن همچنان نمایندگانی و نمونه‌هایی داشت و از جهاتی رشد یافت و نخستین نمونه‌های واقعی تاریخ اجتماعی و فرهنگی هم در این قرن پدید آمد: انقلاب فرانسه و رژیم کهن اثر توکویل و فرهنگ رنسانس در ایتالیا اشر بورکهارت، همچنین در قرن ۱۹ م پیدایش مکاتب و نحله‌هایی چون مارکسیسم و رشد و گسترش تاریخ باوری و نیز مکاتبی چون مکتب اقتصاد تاریخی آلمان هر یک به درجات در تحول تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری و رشد و گسترش تاریخ اجتماعی و اقتصادی اثرگذار شدند. ویکو اندیشه‌گر فراموش شده ایتالیایی در اوایل این قرن (و آخرین سال‌های قرن ۱۸) ابتداً توسط هردر آلمانی و

سپس میشلله فرانسوی کشف و احیا شد. چنان‌که دوسلان فرانسوی در سال ۱۸۲۰ م این خلدون را به جهان غرب معرفی کرد و به ترجمه مقدمه‌ او همت گماشت. ژول میشلله مورخ مردم‌گرایی بود که آثارش بیشتر به سروده‌هایی در ستایش از توده‌های گمنام می‌مانست و بعدها نزد پایه‌گزاران مکتب آنال مورد ستایش قرار گرفت و مقامی شامخ یافت. فرانسوی گیزو مورخ و دولت مردم فرانسوی نیز تاریخ را عرصه کار و تلاش همه گروه‌ها و اقسام مردم می‌دانست. چنان‌که آنکسی دوتوکویل در اثر پیش‌گفته‌اش که یک تاریخ اجتماعی واقعی بود، تلاش کرده بود تا نقش توده مردم را در زمینه‌سازی انقلاب فرانسه و پیروزی آن باز نماید. در انگلستان قرن ۱۹ م نیز کسانی چون هنری توماس باکل، توماس مکالی و جان ریچارد گرین در زمرة برجهسته‌ترین مورخان مردم‌گرا و اجتماعی اندیش بودند. باکل در «مقدمه‌ای بر تاریخ تمدن انگلیس» تلاش کرده بود تا تاریخ را در کلیت جامعه مورد توجه و بررسی قرار دهد و به همین سبب به مورخان سفارش می‌کرد که در پژوهش‌های خود از بهره‌گیری از دستاوردهای علمی اقتصاد و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و همه علوم اجتماعی و انسانی غافل نباشند. جان ریچارد گرین که نام کتاب خود را «تاریخ مردم انگلیس» نهاده بود تلاش داشت نشان دهد که در روند تاریخ نه فقط قهرمانان و نامداران که هنری کوچک‌ترین و گمنام‌ترین اعضای جامعه نقش بازی کرده‌اند. توماس مکالی در اثر خود مباحثی مستقل درباره مسائل اقتصادی و اجتماعی چون خانواده و ازدواج و جاده و حمل و نقل و روزنامه و آورده بود و همین امر باعث شد که بعدها منتقدی کتاب او را به طرز «مغازه سمساری قدیمی» بنامد.

پیدایش و رشد جامعه‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی در قرن ۱۹ م نیز از عواملی بود که طفیان شماری از مورخان بر متديسم و مکتب رانکه و به طور کلی تاریخ رویدادمحور و تاریخ سیاسی را در آلمان و فرانسه و دیگر جای‌ها سبب‌سازی و زمینه‌سازی کرد. پوزیتیویست‌های پیرو سن سیمون و آگوست کنت تاریخ و علوم اجتماعی را علمی می‌خواستند به دقت و ایقان و استحکام علوم طبیعی. سن سیمون می‌گفت تاریخ علمی است به دقت علوم دقیق. آگوست کنت هر چند به انتقاد از مورخان و تاریخ‌نگاری سطحی و مبتذل زمان خود می‌پرداخت، اما برای تاریخ ارزش فراوان قائل بود. حقایق جامعه‌شناسی و اصل برآمده از جامعه‌شناسی از نظر او تاریخی و روش تاریخی بود. او معتقد بود که جامعه‌شناسی اثباتی او تاریخ را خصلتی علمی داده است. در میان صد و بیست جلد کتابی که او

پیدایش شهر به عنوان یک واحد سیاسی و اقتصادی پس از فروپاشی امپراتوری روم در یک زمینه تاریخی به بحث گذارده شده است. در دیدگاه آدام اسمیت، بورژوازی موتور محركة ترقی و بازرگانان بهترین مصلحان اجتماعی‌اند. و سرانجام در سده ۱۸ م اشاره به ادوارد گیبون و اثر درخشان او «انحطاط امپراتوری روم» نیز بايسته است. به‌گمان بعضی از محققان با کتاب گیبون تاریخ‌نگاری جدید به معنای حقیقی کلمه تولد یافت. اثر او زیر سلطه اندیشه‌های عصر روشنگری و به ویژه ولتر نوشته شد و هر چند به معنی اخص کلمه تاریخ اجتماعی نبود اما به این‌گونه مباحث عنایت و توجه کافی داشت.

قرن نوزدهم عصر رشد رماتیسیسم و قرن جهش‌های بزرگ در تاریخ‌نگاری بود و از همین روی «قرن تاریخ» لقب یافت. با این حال طغیان رماتیسم بر روشنگری سبب شد که دستاوردهای عصر روشنگری در زمینه اندیشه تاریخی و تاریخ‌نگاری نفی شده و به فراموشی سپرده شود. تا مدت‌ها این باور غلط رواج داشت که عصر روشنگری دوره‌ی بی‌توجهی به تاریخ و حتی ضدیت با آن بوده است تا اینکه ویلهلم دیلتای در اوخر قرن ۱۹ م با نگارش و انتشار مقاله «سده هیجدهم و جهان تاریخی» بر این تصویر غلط خط بطلان کشید. از نظر بحث ما قرن ۱۹ م از جهاتی یک دوره عقب‌گرد در تاریخ اجتماعی بود و مسیب عدمة این قضیه رواج ملی‌گرایی و پروژه‌های ملت‌سازانه دولتهای اروپایی و رشد و چیرگی مکتب تاریخ‌نگاری لوبلدوفون رانکه بود. در مکتب رانکه دولت و دیبلماستی در کانون تاریخ قرار داشت و روایت تاریخی رویدادهای سیاسی نیز بر پایه اسناد و مدارک رسمی ارشیوی با دقت و وسوسات علمی به نگارش درمی‌آمد. تأکید بر اصالت خدشه‌نایپذیر این‌گونه اسناد توسط رانکه و پیروانش ظاهراً برنده‌ترین سلاحی بود که آنها در مواجهه با انتقادات کسانی که تاریخ را علمی نمی‌پنداشتند در دست داشتند. از این دیدگاه تواریخی که بر پایه اسناد و مدارک اصیل ارشیوی نوشته می‌شد کاملاً علمی و متفق بود و اساسی استوار و خلل نایپذیر داشت. به دیگر سخن، تاریخ سیاسی تنها تاریخ علمی ممکن بود و جز آن هر چه به نام تاریخ نوشته می‌شد، جنبه ذوقی و هنری داشت و از «عینیت» و حقیقت واقع گذشته به دور بود. مکتب رانکه تا مدت‌ها تاریخ اجتماعی را در محاق افکند. صیت شهرت رانکه در سراسر اروپا پیچید و نفوذ و چیرگی روش تاریخ‌نگاری او را به فراتر از مرزهای آلمان نیز کشانید. با این حال این فقط یک روی سکه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری قرن ۱۹ م بود. اندیشه تاریخ مردمی و اجتماعی و نیز تاریخ فرهنگی در



یا نیازی بر این نبود که بر پایه مکانیسم تنها تعلیل معتبر را آنچه که بر پایه فیزیک نیوتن انجام می‌شود بدانیم، و یا چون پیروان رانکه بر پایه ایده اصالت سند تها موضوع قابل کاوش و پژوهش به روش علمی را دولت و سیاست بدانیم و از موضوعات و مسائل دیگر به این بهانه که قابل بررسی و پژوهش علمی (به معنای پوزیتیوستی و مکانیستی کلمه) نیستند چشم بپوشیم، بر پایه تحلیل امثال دیلتانی و با روش فهم و تجربه درونی می‌شد و می‌باید همه آن‌چه را که به بشر و جامعه و فرهنگ و تمدن او مربوط می‌شد مورد بررسی و تبیین علمی قرار داد. بر این زمینه بعدها جامعه‌شناسی تفهیمی ماکس ویر شکل گرفت که به نوبه خود جهشی در علوم اجتماعی به شمار می‌آمد و تأثیر بهسزایی در رشد تاریخ اجتماعی داشت.

در همین اوان (واخر قرن ۱۹ م و اوایل قرن ۲۰ م) کسانی چون کارل لامپرشت مورخ آلمانی در تلاش برای فرا رفتن از رانکه و تاریخ سیاسی می‌کوشیدند تا تاریخ را به علم فرهنگ و جامعه تبدیل کنند. لامپرشت اعلام کرد که علم تاریخ در جوهر و بنیاد خود علمی اجتماعی و روان‌شناسی است و این رویکرد اجتماعی - روان‌شناسی را در نگارش تاریخ آلمان خود به کار گرفت. هر چند اثر او در آلمان با بی‌اعتنایی و حتی تمسخر و تحقیر رویه رو شد اما در فرانسه مورد توجه قرار گرفت و حتی در مجله «النامه جامعه‌شناسی» امیل دور کیم مورد نقد و بررسی واقع شد. اتوهیته از محدود مورخان آلمانی بود که رویکرد لامپرشت در تاریخ‌نگاری را «پیشرفت فراتر از رانکه» دانست و گفت که رانکه فقط با نوک‌های کوه، یعنی با مردان بزرگ، سر و کار داشت. هیئت‌هه در تأیید رویکرد لامپرشت چنین نوشت: «ما می‌خواهیم، نه فقط سلسله جبال‌ها و نوک قله‌ها، بلکه پایه کوه‌ها، نه فقط بلندی‌ها و اعماق سطوح را، بلکه مجموعه کل قاره را بشناسیم.» در واقع این سخن بازتابی از معنای نهفته در کل انتقادات مورخان اجتماعی‌اندیش از تاریخ سیاست‌محور بود. به زعم ایشان تاریخ سیاسی مبتنی بر موضوع دولت و دیپلماسی نیز به یک معنا نوعی تاریخ اجتماعی و یا بخشی از تاریخ کلی و واحد و فقط محدود به رأس اجتماع بود. مدعاوی این منتقدان این بود که به جای توجه صرف به سر جامعه می‌باشد کل اندام را مورد مطالعه قرار داد و با این روش خود را از تنگناهای تاریخ سیاسی و یکجانبه‌نگری‌ها و سطحی‌نگری‌هایش رهانید. لامپرشت نیز مثل بعضی دیگر از مورخان و متفکران آن روزگار، از قبیل هیپولیتن و دیلتانی و ... و شاید بیش از آن‌ها، بر اهمیت روان‌شناسی در تاریخ‌نگاری تأکید داشت و آن را مکانیک علوم مربوط به ذهن (روح) و به ویژه علم تاریخی و کلید فهم علوم انسانی می‌شمرد. به باور وی، فقط روان‌شناسی قادر است کنش‌ها و تلاش‌های انسانی و پدیده‌های اجتماعی را تبیین کند و پایه علوم روحی دیگر است. ویلهلم وونت نیز، که از پایه‌گذاران مکتب اصالت روان‌شناسی بود، موضع مشابهی داشت. از نظر وی، موضوع روان‌شناسی جمعی عبارت بود از زبان، هنر، اسطوره‌ها و آداب و رسوم. او علوم روحی را به دو دسته علوم تاریخی و علوم اجتماعی تقسیم می‌کرد و موضوع دسته نخست را صور گذرا و نایابدار خلاقیت انسانی

برای آموزش شاگردانش در کتابخانه خود قرار داده و شاگردان را به خواندن آنها موظف کرده بود، شصت کتاب تاریخی قرار داشت. هربرت اسپنسر نیز ضمن ارزشی که برای موارد تاریخی در تحلیل‌ها و بررسی‌های علمی قائل بود از مورخان و تاریخ‌نگاری زمان خود به شدت انتقاد می‌کرد. او می‌گفت بیوگرافی پادشاهان هیچ کمکی به روش‌شدن علم جامعه نکرده است و یا اعلام می‌کرد که جامعه‌شناسی در برایر تاریخ ایستاده است همانند ساختمان عظیمی در برایر تلی از سنگ‌ها و آجرهای اطراف خود! در بیان اسپنسر جامعه‌شناسان در حکم عماران و مهندسانی بودند که مورخان عمله‌ها و کارگران آنها به شمار می‌آمدند و وظیفه‌ای جز این نداشتند که مواد و مصالح لازم را برای جامعه‌شناسان فراهم آورند! ترکیب علاقه به تاریخ و نقد و طرد آنچه که بیشتر مورخان می‌نوشتند، ویژگی بیشتر نظریه‌پردازان اجتماعی اوایل قرن بیستم بود. نقادی این صاحب‌نظران موضع مورخانی را که از چیرگی مکتب رانکه و حصر تاریخ به تاریخ دولت و سیاست یا تاریخ رویداد محور به تنگ آمده بودند، تقویت می‌کرد و به نوبه خود زمینه‌ساز گرایش مجدد مورخان به تاریخ اجتماعی می‌شد. بعدها وقتی که تواریخ ملی یا ناسیونالیستی در جنگ جهانی اول مقصرا و مسئول شناخته شدند، این موضع بیش از پیش تقویت شد. شورش بر پوزیتیویسم در اواخر قرن ۱۹ م با شورش بر تاریخ سیاسی و ملی و تاریخ رویدادمحور با تاریخ روایی و متکی بر ایده اصالت سند همراه بود. کسانی چون ویلهلم دیلتانی نسبت به خط اسارت علوم فرهنگی و تاریخی در برایر پوزیتیویسم هشدار دادند. دیلتانی نخستین کسی بود که به کامل ترین وجه تاریخ را با پوزیتیویسم و علوم طبیعی رویه‌رو کرد. هدف او در کتاب «درآمدی بر علوم فرهنگی» (۱۸۸۳ م) این بود که دو نوع پژوهش علمی یعنی پژوهش در طبیعت و پژوهش در تاریخ را از هم تفکیک کند. همان‌گونه که نزدیک به دو سده پیش از او، ویکو به طرزی مشابه استدلال کرده بود، دیلتانی بر این نکته تأکید می‌کرد که معرفت در علوم طبیعی منشأ بیرونی و در علوم فرهنگی منشأ درونی دارد بنابراین نوع تجربه و سلوک محقق در علوم فرهنگی تجربه‌ای باطنی و درونی است. به همین سبب معنای تاریخ ثابت نیست و به اختلاف موقعیت زمانی و فرهنگی هر مورخ و شرایط زندگی خصوصی او بستگی دارد. از نظر دیلتانی سه نوع قضیه در زمینه مطالعات فرهنگی وجود دارد که نوع اول آن با واقعیت یا آنچه که هست سر و کار دارد و این موضوع تاریخ است. نوع دوم برمی‌گردد به آنچه که از واقعیت انتزاع می‌شود و این موضع علوم اجتماعی است. و سرانجام قضیه نوع سوم بر اساس ها یا قواعد دلالت دارد یعنی عنصر عملی در علوم فرهنگی. وی بر این باور بود که ابزار تحلیلی لازم در پژوهش‌های تاریخی از قضایای نوع دوم به دست می‌آید و بنابراین علوم اجتماعی برای فهم تاریخ دارای اهمیتی بسیاری و غیرقابل انکار است. او به ویژه بر نقش روان‌شناسی تأکید داشت و می‌کوشید تا آن را با تاریخ متحد سازد. با این وصف دیگر نیاز نبود که برای دفاع از علمی بودن تاریخ در برایر انتقادات پوزیتیویست‌ها تلاش کنیم تا تاریخ و علوم اجتماعی و فرهنگی را بر پایه اصول و مفاهیم و روش‌های علوم طبیعی و با تعبیرات و تشبیهات اخذ شده از آن بررسی کنیم.



و موضوع دسته دوم را صور پایا می‌دانست که می‌توانند به نهادهای اجتماعی تبدیل شوند. روان‌شناسی تام (شامل روان‌شناسی فردی و جمیع) پایه اساسی همه علوم روحی بود. هم‌زمان شهودگرایی هانری برگسون نیز دریچه‌هایی دیگر به روی بحث از تفاوت علوم روحی و تاریخی با علوم طبیعی و در نتیجه تحول در تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری می‌گشود. برگسون در آثار خود به بحث درباره حیات روانی عمیق و خودبینایی پرداخت. از نظر او درون بینی نه نافی عقل، بلکه مشابه و مکمل آن بود. مفهوم «تفهم» یا «درون فهمی» آلمانی‌ها و ضمیر ناخودآگاه فروید در دستگاه مابعدالطبیعه بود. تکیه و تأکید برگسون بر ناهمسازی بنیادی میان روش علوم طبیعی و روش شهودی یا فهم درونی، مستقیماً بر مسأله شناخت در تاریخ می‌انجامید. اما مهم‌تر از همه این‌ها از نظر بحث این نوشتار، زیگموند فروید و کشفیات او در علم روان‌کاوی بود. همان‌گونه که دهه‌ها پیش از او، کشفیات و نظریات چارلز داروین از حیطه زیست‌شناسی فراتر رفته و کشف عقدۀ ادبی و نظریه اورباره ضمیر ناخودآگاه واردی آغازین و ... به سرعت وارد حیطه تاریخ و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی شد. نظریه او درباره شکل‌گیری شخصیت فرد در دوران بچگی و در خانواده و مناسبات خانوادگی و نظریه ویژه اورباره شرایط شکل‌گیری و گسترش و پایداری تمدن بر پایه اجبار و فشار و ملازمۀ پیدایش و پایداری جامعه منظم و متمند با نظم اجباری و نیز کشف اورباره ضمیر ناخودآگاه و عقدۀ ادبی و نشان‌دادن ینکه زمام بشر نه در دست عقل که در دست ضمیر ناخودآگاه است، به سرعت مورد توجه جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان و حتی مورخان قرار گرفت و شماری را به پیروی و پذیرش و پاره‌ای را به انتقاد و معارضه واداشت. فروید خود سخت به تاریخ فرهنگ و نظریه‌پردازی اجتماعی و فرهنگی علاقه و گرایش داشت و آثاری چون آینده یک پندار، تمدن و ناخستین‌های آن، موسی و یکتایپرستی را حسب همین علاقه نوشت. او همچنین به پژوهش درباره زندگی شماری از مردان نام‌آور تاریخ پرداخت و کتاب او درباره لئوناردو داوینچی نخستین تجربه زندگی نامه‌نویسی به روش روان‌کاوی بود. غرض از ذکر این مطالب اشاره به زمینه‌های پیوند روان‌شناسی و تاریخ بود که به تدریج از اوآخر قرن ۱۹ م فراهم آمد و در نزد مورخان اجتماعی مقبولیت تام یافت. برای نمونه پایه‌گذاران مکتب آنال یعنی لوسین فور و مارک بلوك، به کاربرد روان‌شناسی در تاریخ‌پژوهی سخت اعتقاد داشتند و آنال درخشانی در تاریخ اجتماعی با این روش پدید آوردند. کتاب «شاهان معجزه‌گر» مارک بلوك و «مسئله‌ی ایمانی در سده شانزده» و «مارتبین لوت» و دیگر آثار لوسین فور نمونه‌هایی از این نوع کتب به شمار می‌آیند. کوشش‌های فور در این‌باره از نظر کمی و کیفی چنان بود که بعدها او را شایسته عنوان پایه‌گذار «روان‌شناسی تاریخی» یا «تاریخ روانی» ساخت. بعدها کسانی چون اریک اریکسون، با نگارش «لوتر جوان» این زمینه را دنبال کردند. در دهه‌های بعد، پژوهش درباره دوران کودکی شخصیت‌های تاریخی از زمینه‌های مورد علاقه شماری از مورخان اجتماعی شد.

مکاتب اقتصاد تاریخی قدیم و جدید آلمان نیز از نظر تأثیری که در توجه به تاریخ اجتماعی و اقتصادی داشته‌اند و نیز به سبب اینکه کسی چون ماکس ویر از درون آنها سرپرآورده، قابل اشاره‌اند. ویر که سرانجام جامعه‌شناسی‌اش در چارچوب تاریخ‌جا افتاد (در کتاب اقتصاد و جامعه) و خود دانشی گستره‌ده و ژرف در تاریخ داشت، خود را مورخی تطبیقی و اقتصاددان سیاسی می‌دانست. علاوه بر این، یک جامعه‌شناس بر جسته دیگر، یعنی امیل دورکیم، نیز در رشد تاریخ اجتماعی (شاید به گونه‌ای به ظاهر متناقض) اثرگذار شد. جالب اینکه دورکیم از سوی در پیدایش و رشد مکتب کارکردگرایی و ساختارگرایانی چون کلودلوی و کسانی چون مالینوفسکی و رادکلیف برآون که در اعراض از تاریخ و گذشته به روش مشاهده و تحقیق میدانی و تحقیق در جامعه حاضر و تاریخ زنده باور و تأکید داشتند و نیز ساختارگرایانی چون کلودلوی استرسوس که به ضدیت با تاریخ شهره شدند، تحت تأثیر مستقیم وی بودند و از سوی دیگر مورخان اجتماعی چون فور و بلوك او را استاد خود می‌شمارند و تا حدودی تحت تأثیر او به پژوهش در تاریخ اجتماعی ساختاری روی آورده بودند. حتی نام مجله‌شان تقلید گونه‌ای بود از «النالنامه جامعه‌شناسی» دورکیم.

پیش از این اشاره شد که رویکرد لامپرشت برای فرارفتن از تاریخ سیاسی اگرچه در آلمان با بی‌اعتنایی روبرو شد؛ اما در فرانسه و امریکا مورد اقبال واقع گشت. یک مورخ آمریکایی بنام فردیک جکسون ترنر، در دهه ۱۸۹۰ م رویکرد سیاسی صرف را به تاریخ مورد نقد قرار داد و از ضرورت رویکرد فراگیر به تاریخ، که همه قامروهای کنش و تلاش آدمی را دربرمی‌گیرد، سخن گفت. او که همچون لاپرشت، تحت تأثیر جغرافیای انسانی و تاریخی فردیک راتشل (راتزل) آلمانی قرار داشت، تأکید می‌کرد که هیچ بخشی از زندگی اجتماعی را جدا از بخش‌های دیگر نمی‌توان درک کرد چندی پس از اوا، جیمز هاروی رابینسون موضع مشابهی گرفت و در کتابی که به نام «تاریخ جدید» در سال ۱۹۱۲ م منتشر کرد بر تاریخ فراگیری که از رشته‌های چون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، و روان‌شناسی بهره ببرد، تأکید کرد در سال ۱۹۰۳ م نیز فرانسوی سیمیان در مقاله‌ی بحث‌انگیز، بر بته‌های سه‌گانه مورد پرستش قبیله مورخان یعنی بت‌سیاست، بت‌فردي و بت‌وقایع‌نگاری تاخت و به نقد تاریخ رویدادمحور (event-centred history) پرداخت.

در همین اوان در فرانسه، زمینه‌های شکل‌گیری مکتب آنال که بیشترین تأثیر را در رشد تاریخ اجتماعی قرن بیستم داشت، فراهم می‌آمد. در دهه‌های واپسین سده ۱۹، به پیروی از مکتب رانک، مکتب متديسم یا روش گرایی در فرانسه چیرگی داشت. بر جسته‌ترین مورخان فرانسه در آن دوران یعنی کسانی چون ارنست لاویس، شارل لانگولا، و شارل سنیویوس به تاریخ رویکرد سیاسی داشتند و به مسائل اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کمتر و فقط در حاشیه توجه می‌کردند. اما مورخی دیگر به نام هائزی بر به راهی دیگر می‌رفت. او در سال ۱۹۹۰ م، با تأسیس مجله‌ای به نام «تألیف و ترکیب تاریخی»، در واقع راه‌گشایی پیدایش مکتب آنال شد. که بعدها در سال ۱۹۲۹ م، با تأسیس مجله‌ای به نام «آنال‌های تاریخ اقتصادی و اجتماعی» به وسیله لوسین فور و مارک بلوك (بلوخ بلوش)، پا



یا تعبیر «زمان اجتماعی» پرداخت و بر این نکته تأکید کرد که در تاریخ، شمار زیادی زمان وجود دارد که دامنه آن در طول از «آنی» تا تقریباً «بی‌بایان» کشیده می‌شود. «زمان اجتماعی» نه در یک آهنگ که در آهنگ‌های بسیار تنده کنده، جریان می‌باید و پیش می‌رود که تقریباً هیچ ربطی به ضرب آهنگ روزانه و قایع‌نامه یا تاریخ سنتی ندارد. از «زمان‌های کوتاه»، «زمان‌های میان‌مدت» و «زمان‌های دراز مدت»، مورخ سنتی فقط به زمان کوتاه و رویدادهای آنی که در آن زمان اتفاق می‌افتد، می‌پردازد؛ حال آنکه تاریخ جدید می‌خواهد تاریخ را در دراز مدت و طول مدت زمان (La longue duree) به برسی بگیرد.

گشودگی یا انساطی که در قلمرو موضوعات علم تاریخ از آغاز دوره جدید آغاز شده بود، در آثار برودل تقریباً به کمال می‌رسید و تقریباً همه‌چیز را در برمی‌گرفت. در این تاریخ فراگیر، دیگر معنی سند منحصر به استناد آرشیوی سیاسی و دولتی نبود و شامل همه استناد برای مانده از گذشته تاریخی انسان می‌شد.

گرایش به پژوهش‌های آماری و تبدیل تاریخ به یک علم ریاضی اجتماعی و مبتنی بر داده‌های غیرقابل انکار نزد کلیومتریسین‌های آمریکایی یا مکتب تاریخ اقتصادی نوین، پررنگ‌تر جلوه کرد. روبرت فوکل از سردمداران رویکرد کلیومتریک است که پژوهش‌هایش درباره تاریخچه راه آهن و برده‌داری در آمریکا (کتاب زمان در گذر: اقتصاد برگان سیاه آمریکا منتشر شده به سال ۱۹۷۴ م) معروف است. مکتب تاریخ خرد نیز، که در دهه ۱۹۷۰ م توسط مورخانی چون کارلو کینزبورگ و کارلوپونی و ادوارد و گرندی پایه‌گذاری شد، از آخرين مکاتب تاریخ اجتماعی است که به تحقیقات میان‌رشته‌ای به ویژه در ارتباط با انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی گرایش نشان داده است. مورخان خرد نسبت به درهم‌برخانگی و سطحی‌نگری مورخان اجتماعی عمومی و جامع انتقاد دارند و به پژوهش در موضوعات خرد و تجارب فرهنگی و اجتماعی افراد گرایش دارند.

و اما در ایران، به معنای اخض و دقیق و درست کلمه چیزی به نام تاریخ اجتماعی نداشته‌ایم و نداریم. مردم‌گرانی یا توده‌گرایی در تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری ایرانی، از سویی محصول انقلاب مشروطه و از سویی دیگر مربوط به پیدایش و رشد جنبش چپ و ایدئولوژی مارکسیسم بوده است. احمد کسری در تاریخ مشروطه، نخستین گرایش را به چیزی که ما «مردم‌نامه‌نویسی» نام دادیم، نشان داد. از دیدگاه او جنبش مشروطه حاصل تلاش و تکاپوی توده‌های گمنام، به ویژه مجاهدان و سردارانی چون باقرخان و ستارخان و ... بود و شکست و تباہی‌اش نیز معلول اعمال نفوذ و چیرگی مجدد اشراف و عدم جایه‌جایی در قدرت. رستم مردم‌نامه‌ای که او درباره مشروطه به گونه‌ای حمامی نوشت یا سروه ستارخان بود و پهلوانان ریز و درشت‌ش از سران و فرماندهان مجاهدین.

از مورخان بزرگ و به نام ایران معاصر کسانی چون عباس اقبال، ناصرالله فلسفی، عبدالحسین زرین کوب، محمدرضا بهرامی باستانی پاریزی، فریدون آدمیست و... هیچ یک به معنای دقیق کلمه مورخ اجتماعی نیستند؛ هر چند در پژوهش‌ها و نوشهای پرشمارشان کتب یا مقالاتی با عنوانی یا مضمونی مربوط به تاریخ اجتماعی وجود

گرفت. هائزی بر هم‌چنین طرح نگارش یک تاریخ عمومی صد جلدی با رویکرد اجتماعی - فرهنگی را درافت کند که با همکاری شماری از محققان، از جمله فور و بلوك، نوشته شد و ذیل نام «تطور بشر»، شصت و پنج جلد آن در حیات خود هائزی بر نوشته و منتشر شد. این طرح بزرگ زمینه‌ساز انقلاب در تاریخ پژوهی فرانسه و چرخش آن به سوی تاریخ اجتماعی و فرهنگی شد. فور و بلوك که تلاش داشتند تاریخی گستردۀ تر با موضوعات و روش‌ها و رویکردهای جدیدتر پدید آورند، به پژوهش‌های میان‌رشته‌ای با محوریت تاریخ دامن بزنند، همواره هائزی بر را پیشکشوت و استاد خود می‌دانستند. از این دو بلوك عمدتاً به تاریخ اجتماعی - اقتصادی و به ویژه پژوهش درباره جوامع روس‌تایی و مناطق برون‌شهری روی آورد و آثار درخشناد و ماندگاری چون «ویژگی‌های اصلی تاریخ روس‌تایی فرانسه» و «جامعة فنودالی» پدید آورد و فور نیز عمدتاً تلاش خود را وقف پژوهش در تاریخ از جنبه‌های دینی و روانی کرد و پژوهش‌های پر اهمیتی چون «مسئله بی‌ایمانی در سده ۱۶ م» را به یادگار گذاشت. فور بر ضرورت و اهمیت درک ذهنیت‌های جمعی و باورها و عواطف و احساسات هر دوره تاریخی برای درک تاریخ آن دوران تأکید می‌ورزید و برابر باور بود که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کمبود و نارسانی در تاریخ پژوهی معاصر، عدم درک مورخان از اهمیت مسائل روان‌شناختی و عدم توجه آنان به قلمرو احساسات و عواطف در تاریخ است. مارک بلوك نیز، ضمن تأکید بر روش مشاهده و تحقیق میدانی و گردآوری شواهد از واقعیات زنده در پژوهش‌های تاریخ اجتماعی و به ویژه زندگی روس‌تایی، روش‌های بدیعی چون «روش پس روی» را توصیه می‌کرد که نقیب‌زدن از اکون به گذشته و درک تاریخ گذشته (تاریخ روس‌تایی) از راه پس روی بود. کارهای بلوك به نحو کاملی بعضی از خصلت‌های غیرشناختی و فرامولی تاریخ اجتماعی کلان را در خود باز می‌تاباند یعنی «تاریخ بسدون نام‌های افراد و یا حتی نام‌های ملل» که آگوست کنت از آن یاد کرده و آن را خواستار شده بود. در کتاب «ویژگی‌های اصلی تاریخ روس‌تایی فرانسه» اگر چه فرانسه محور سخن بود؛ اما مواد و مطالعی که به منظور تطبیق و مقایسه عرضه می‌شد، به سراسر اروپای غربی مربوط بود و نه فقط فرانسه. نقد آنالیست‌ها بر روش گرایان در زمینه سیاست‌محوری و رویدادمحوری و تأکید و تکیه افراطی بر اصالت سند با فراناند برودل، جانشین فور و بلوك و بر جسته‌ترین و نامدارترین نماینده مکتب آنال، به کمال رسید. علاوه بر آن، برودل به رویارویی با تاریخ‌گریزی کارکرده‌گرایان و ساخت‌گرایان، از جمله استروس برآمد و در کتابی به نام «تاریخ و علوم اجتماعی» به وی پاسخ گفت. از دید او هیچ تمایز آشکاری میان تاریخ و علوم اجتماعی وجود ندارد و همه علوم انسانی به نوعی تاریخی‌اند و به شناخت گذشته همان قدر نیازمندند که به شناخت اکون. کسانی که با روش مشاهده و میدانی - و به خیال خود در اعراض از گذشته - اکون و عصر حاضر را مطالعه می‌کنند؛ در واقع تاریخ را مطالعه می‌کنند. مسائل اجتماعی و ساخت‌ها و نهادها در دوره‌های طولانی شکل گرفته‌اند و می‌گیرند و تغیراتشان نیز چنین است و بنابراین آنها را باید در زمان و در دوره و یا به عبارت بهتر در تاریخ شناخت. برودل برای بیان این معنی، به وضع اصطلاح

- ترجمه باقر پرهام؛ تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۲- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲)، درآمدی بر فلسفه تاریخ؛ ترجمه احمد کل محمدی؛ تهران، نشر نی
- ۳- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴)، درآمدی بر تاریخ پژوهی؛ ترجمه مسعود صادقی؛ تهران، انتشارات سمت
- ۴- برک، پیتر (۱۳۸۱)؛ تاریخ و نظریه اجتماعی؛ ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها؛ انتشارات دانشگاه تهران
- ۵- برلین، آیزایا (۱۳۸۵)؛ سوشت تلغی بشرو؛ ترجمه لی لا سازگار؛ تهران، فقونس.
- ۶- برتز، رابرت (۱۳۸۱)؛ «فلسفه و تاریخ»؛ ترجمه عزت الله فولادوند؛ بخارا؛ شماره ۲۴، خرداد - تیر.
- ۷- بولارد، سیدنی (۱۳۵۴)؛ اندیشه ترقی؛ ترجمه حسین اسدپور پیرانفر.
- ۸- تولستوی، لتو (۱۳۸۱)؛ «چه نیرویی ملت‌ها را به حرکت در می‌آورد؟»؛ ترجمه عزت الله فولادوند؛ بخارا؛ شماره ۲۷، آذر - دی.
- ۹- دورته، زین فرانسو (۱۳۸۲)؛ علوم انسانی، گستره شناخت‌ها؛ ترجمه مرتضی کتبی؛ جلال الدین رفیع فر و ناصر فکوهی؛ تهران، نشر نی.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)؛ تاریخ در ترازو؛ تهران، امیرکبیر.
- ۱۱- طباطبایی، جواد (۱۳۷۲)؛ ابن خلدون و علوم اجتماعی؛ تهران، طرح نو.
- ۱۲- فروند، زولین (۱۳۷۲)، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۳- کاسپیر، ارنست (۱۳۸۲)، فلسفه روشنگری؛ ترجمه یدالله موقن؛ تهران، نیلوفر.
- ۱۴- کوزر، لوئیس (۱۳۷۳)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران، علمی - لاقوست، ایو (۱۳۸۵)، جهان‌بینی ابن خلدون؛ ترجمه مهدی مظفری و مجید مسعودی؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۵- مهدی، محسن (۱۳۵۸)، فلسفه تاریخ ابن خلدون؛ ترجمه مجید مسعودی؛ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۶- نصار، ناصف (۱۳۶۶)؛ اندیشه واقع گوای ابن خلدون؛ ترجمه یوسف رحیم‌لو؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۷- نذری، حسینعلی (۱۳۷۹)، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری؛ تهران، طرح نو.
- ۱۸- هیوز، ه. استیوارت (۱۳۷۳)، آکاہی و جامعه؛ ترجمه عزت الله فولادوند؛ تهران، علمی و فرهنگی.
- ۱۹- هیوز، ه. استیوارت (۱۳۷۳)، راه فروپسته؛ ترجمه عزت الله فولادوند؛ تهران، علمی و فرهنگی.

21. Hall, John, A. & Joseph. M. Bryant; *Historical methods in the Social Sciences*, (2006); edited by John A. Hall & Joseph M. Bryant, London – New Delhi , SAGE Publications Lta

دارد از آن میان به ویژه آثار استاد باستانی پاریزی پر است از موارد اجتماعی و فرهنگی و کتاب تاریخ مردم ایران استاد زرین کوب نیز ظاهرًا نخستین اثر تاریخی است که نام «مردم» را زینت‌بخش عنوان خود ساخته است. شماری از مقالات و نوشه‌های هما ناطق نیز - از جمله بازرگانان، یا مجموعه مقالات مصیبت وبا و بلای حکومت و ... - را می‌توان نمونه‌هایی از پژوهش‌های مربوط به تاریخ اجتماعی تلقی کرد. شماری از آثار مربوط به جنبه‌هایی از تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران که در سال‌ها و یا دهه‌های اخیر از سوی پاره‌ای از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان و ... به نگارش درآمده است، قابل ذکر و اشاره است برای نمونه: تکامل فنولالیس در ایران اثر فرهاد نعمانی؛ جامعه‌دهقانی در ایران و نظام‌های بهره‌برداری از زمین در ایران نوشتۀ خسرو خسروی؛ نظام ارباب و دعیتی و دیگر آثار محضرضا سوداگر؛ اقتصاد سیاسی ایران و دیگر آثار محمدعلی کاتوزیان؛ ایران پیشا سرمایه‌داری عباس ولی؛ موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران و دیگر آثار و مقالات احمد اشرف؛ ... بر این فهرست که شماری از آنها در خارج از کشور و به زبان انگلیسی نوشته و منتشر شده‌اند، آثار پرشمار دیگری را که از سوی محققان ایرانی خارج‌نشین درباره جنبه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی جنبش‌ها و انقلابات سده اخیر ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، نوشته و منتشر شده‌اند، می‌توان افزود. همچنین به ترجمة آثار شماری از ایران‌شناسان و مستشرقان چون لمبتون و فلور و ... که بعضی از آثارشان جنبه‌های مختلف از تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران را مورد توجه قرار داده است، می‌توان اشاره کرد که با توجه به نبود مجال از شرح بیشتر درباره آن‌ها درمی‌گذریم. اما دوره چند جلدی تاریخ اجتماعی ایران نوشته مرتضی راوندی هر چند در بعضی مجلدات مواد فراوانی را پیرامون جنبه‌های گوناگون تاریخ اجتماعی ایران شامل است، اما بیش از آنکه جنبه تحقیقی علمی و نوآورانه داشته باشد جنبه گردآوری و اخذ و اقتباس و صيغه کاملاً تاليفی دارد.

اشارة به این نکته خالی از فایده نیست که کهنگی و عقب‌ماندگی و فرسودگی نظام آموزشی ما در عرصه دانش تاریخ، که شاید بیش از هر جا و هر چیز دیگر در فهرست عناوین دروس این رشته در مقاطع مختلف دانشگاه از دوره کارشناسی تا دکتری نمود یافته است، مانع اصلی و اساسی رشد دانش تاریخ به طور کلی و رشد رویکردهایی چون تاریخ اجتماعی و فرهنگی و ... است.

برخورد طولی با تاریخ و غفلت از تاریخ عرضی (تاریخ - مسئله، تاریخ موضوعی و ...) در فهرست دروس دانشگاهی رشتۀ تاریخ کاملاً تجلی دارد. دانشجویان تحصیلات تکمیلی رشته تاریخ در حالی (بعضی)، برای انجام پایان‌نامه‌های تحصیلی، به پژوهش در موضوعات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی روی می‌آورند که نه مواد درسی لازم و مرتبط را در دوره تحصیل خوانده‌اند و نه روش‌های مناسب و نوین علمی برای پژوهش در چنین موضوعاتی را آموخته‌اند.

گزیده مراجع:

- ۱- آرون، ریمون (۱۳۷۰)؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی؛

